



فردسالان

سال چهارم ،

شماره ۲۰۶۵ ، پنجمین

۲۷ مهر ۱۳۸۵

۳۰۰ تومان

دوست



۱۳



فوتبال توی کوچه؟

۱۷



باغچه

۲۰



قصه‌ی حیوانات

۲۲



پدر من ...

۲۴



کاردستی

۲۵



فرم اشتراک

۲۷



ترانه‌های آسمانی

۳



با من بیا

۴



آخرین سیب

۷



نقاشی

۸



فرشته‌ها

۱۰



پیاز

۱۱



جدول

۱۲



بازی

● مدیر مسئول: مهدی ارکانی

● سردبیران: افشین علاء، موحان کشاورزی آزاد

● مدیر داخلی: مارال کشاورزی آزاد

● تصویرگر: محمد حسین سلواتیان

● گرافیک و صفحه آرایی: صدق صفربور

● لیتوگرافی و چاپ: موسسه چاپ و نشر عروج

● امور مشترکین: محمد رضا اصغری

● نشانی: تهران - خیابان انقلاب - چهارراه کالج، شماره ۹۶۲، نشر عروج

تلفن: ۶۶۷-۱۲۹۷ و ۶۶۷-۶۸۳۳ شماره: ۶۶۷۱۲۹۱۱

پدر و مادر عزیز، مریسی گرامی



این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حاشی خط خطی کردن و هرگونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادابی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

بامن بیا ...



دوست من سلام،
من موش کور هستم،
خانه‌ی ما در سوراخ‌هایی است که زیر زمین می‌سازیم،
می‌دانی ما چه‌طور زمین را می‌کنیم؟
دست‌های ما خیلی شبیه بیل است!
ما با این دست‌ها، زمین را می‌کنیم و آن را سوراخ می‌کنیم،
این طوری، هم برای خودمان خانه می‌سازیم، هم
کرم‌های خاکی را می‌خوریم،
امروز مهمان تو هستیم،
حالا مداد رنگی‌هایت را بردار و
برای ورق زدن مجله، همراه من بیا...



یکی بود، یکی نبود، غیر از خدا، هیچ کس نبود.

درختی بود پر از سیب، درخت همه‌ی سیب‌هایش را به دوستانش بخشیده بود و حالا فقط چهار سیب روی شاخه‌هایش مانده بود. خرگوش به سراغ درخت آمد و گفت: «یک سیب به من می‌دهی؟»

درخت جواب داد: «کدام سیب را می‌خواهی؟»

خرگوش کمی فکر کرد و گفت: «آن سیبی که از همه کوچک‌تر است!»
درخت خندید و سیب را به خرگوش داد.

کمی بعد، خارپشت از راه رسید و گفت: «یک سیب به من می‌دهی؟»

درخت گفت: «کدام سیب را می‌خواهی؟»

خارپشت گفت: «آن سیبی که از همه بزرگ‌تر است!»

درخت بزرگ‌ترین سیب را به خارپشت داد. حالا فقط دو تا سیب روی شاخه‌های درخت مانده بود.

درخت با خود گفت: «پاییز نزدیک است. کاش قبل از این که به خواب بروم این دو تا سیب

باقی مانده را هم به کسی می‌دادم.»

همین موقع بزی به درخت نزدیک شد و گفت: «لطفاً یک سیب به من بده!»

درخت گفت: «اگر دلت بخواهد می‌توانم دو تا سیب به تو بدهم!»

بزی کمی فکر کرد و گفت: «نه دوست من. یک سیب برای من کافی است.»

شاید کس دیگری بیاید و سیب باقی مانده را هم از تو بگیرد.»

درخت گفت: «حالا بگو کدام سیب

را می‌خواهی؟»

آفرین سبیب



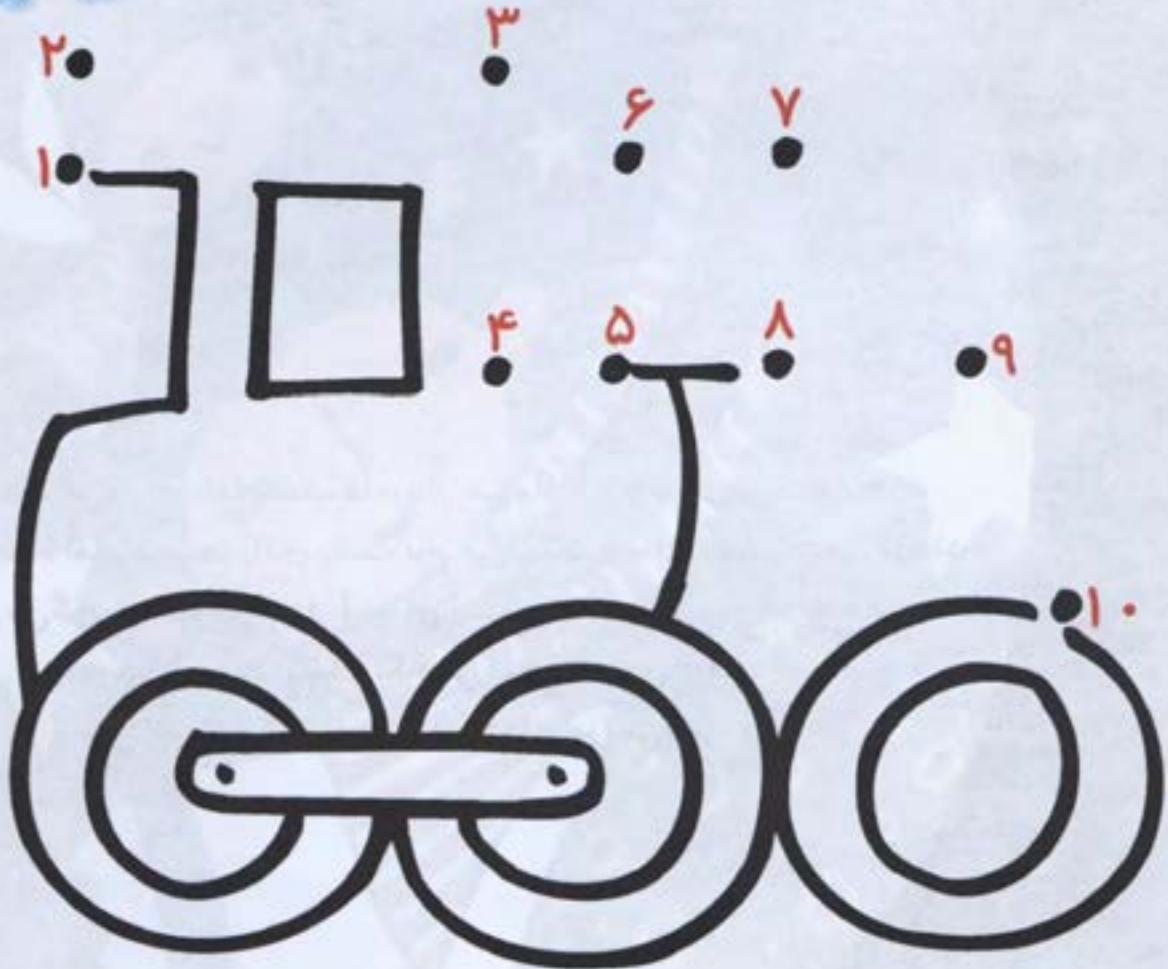


بزی گفت: «سیب سمت چپ را می‌خواهم.»
درخت گفت: «بیا! این هم سیب سمت چپ.»
بزی سیب را گرفت و رفت. حالا درخت مانده بود و یک سیب.
درخت گفت: «کاش یک نفر بیاید و این یکی سیب را هم ببرد...»
ناگهان صدایی گفت: «تو که نمی‌خواهی خانه و غذای مرا به کسی بدهی؟»
درخت با تعجب به سیب نگاه کرد. یک کرم کوچولو سرش را بیرون آورده بود و به درخت نگاه می‌کرد.
درخت خندید و گفت: «حالا فهمیدم چرا هیچ کس این سیب را نمی‌خواست، چون این سیب مال تو بود!»
کرم خندید و توی سیب برگشت. درخت هم خندید و چشم‌هایش را بست و به خواب رفت.



دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود.
آن را رنگ کن.

۱ → ۲ → ۳ → ۴ → ۵ → ۶ → ۷ → ۸ → ۹ → ۱۰





فرشته‌ها

پدر بزرگ می‌گوید: «امام شب‌ها بیدار می‌ماندند و نماز می‌خواندند.»
دایی می‌گوید: «امام شب‌ها بالای پشت بام می‌رفتند و ساعت‌ها دعا می‌کردند.»
مادر می‌گوید: «حالا امام در آسمان است، کنار ستاره‌ها و فرشته‌ها.»
من هر شب به آسمان نگاه می‌کنم و دعا می‌خوانم.
می‌دانم که امام مرا می‌بیند و دعای مرا می‌شنود.





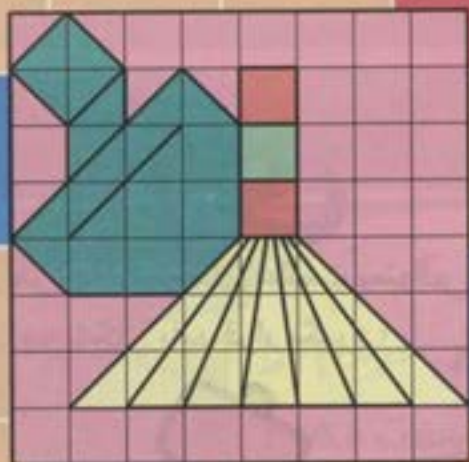
پیاز

شکوه قاسم نیا



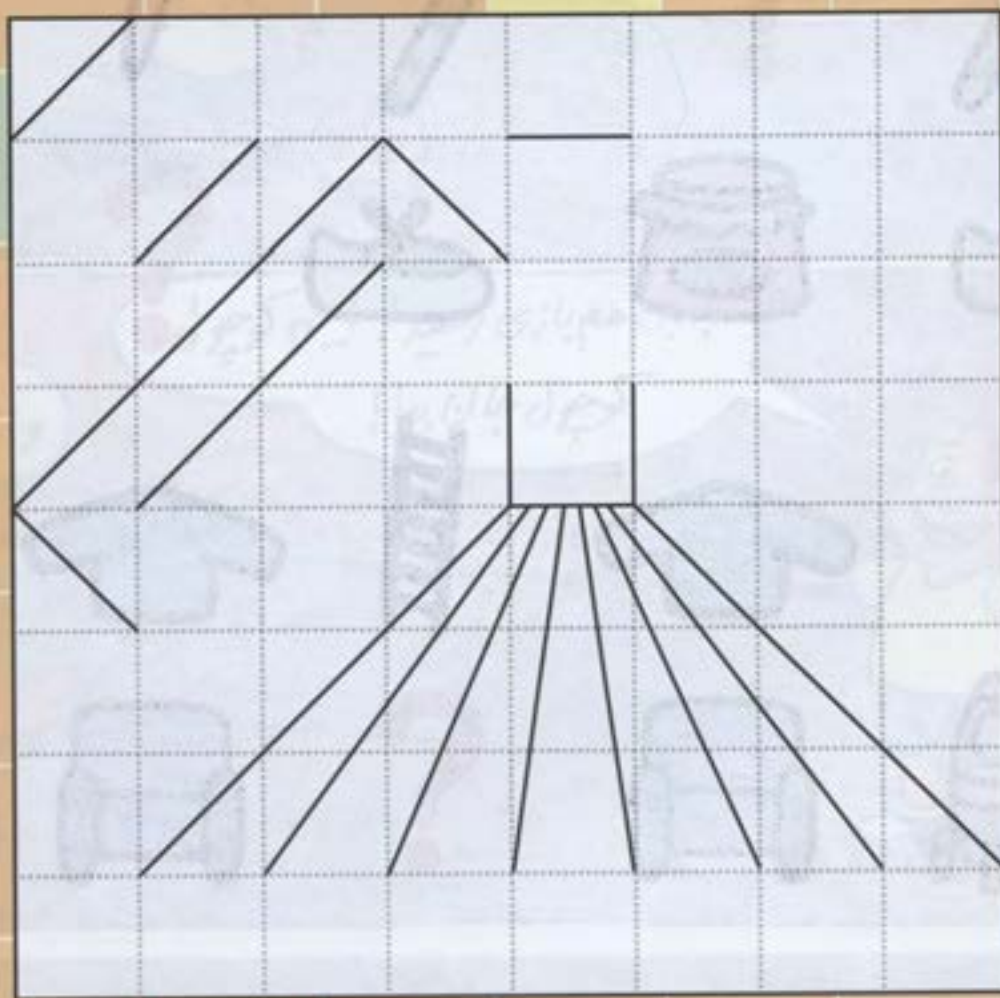
تو دستای مامانم
پیازی تند و تیزه
با چاقو روش می‌زنه
تا بشه ریزه ریزه

چرا مامان گریه کرد؟
کی می‌دونه، یه رازه!
شاید دلش می‌سوزه
برای اون پیازه



جدول

جدول را کامل و رنگ کن.





به کودک کمک کنید گزینه‌ی
درست را انتخاب کند.

بازی

در هر ردیف به جای علامت سؤال
چه شکلی باید قرار بگیرد؟



فوتبال توی کوچه چه؟

کتابخانه



خفیف نیست، لباس تیم فوتبال
برزیل به این خوششگلی خریدم اما
هیچ کس توی کوچه نیست باهام
بازی کنه!



بزنه، هم بازی رسید! اینم کوچول.

کوچول جان بیا!

وای نه





چند دقیقه بعد در خانه:

بابا، بابا، تکلمه کجاست؟ بده!



حتماً باز اختی توی کوچیه توپت
روانراختی توی خیا بون و ماشین
از روش ایشده و صافش کرده
نه؟

نه بابا جون، کوچول
نگذاشت توپ بره زیر ماشین!



به بابام
هی گم!

زود باش پادش کن جیتیل! حالا
جواب باباشو جی بده؟



با معرفی شخصیت‌های داستان به کودک، از او بخواهید در خواندن داستان شما را همراهی کند.



آب پاش



دانه



باغچه



بیلچه

باغچه



گل

یکی بود، یکی نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود.

کنار خانه‌ی کوچولو، یک باغچه بود.

یک باغچه که نداشت گل.

کوچولو به پدرش گفت: «می‌خواهم در باغچه بکارم.»

پدر گفت: «چه فکر خوبی!»

کوچولو گفت: «من نمی‌دانم چه طوری باید بکارم.»

پدر، یک بیلچه، یک آب‌پاش و کمی دانه به کوچولو داد و گفت: «حالا مشغول کار شو!»

کوچولو با گوشه‌ای از گوجه‌ای را کند.

بعد، توی خاک، گذاشت و دوباره با روی خاک ریخت.



کوچولو به پدر گفت: «را کاشتم. حالا توی گوجه‌ای، در می‌آید.»

پدر گفت: «باید به آن آب بدهی.»

کوچولو، را پر از آب کرد و روی خاکی که در آن را کاشته بود، ریخت.



کوچولو گفت: «حالا توی  درمی آید.»

پدر خندید و گفت: «باید هر روز با  به آن آب بدهی و منتظر باشی تا  سبز شود و

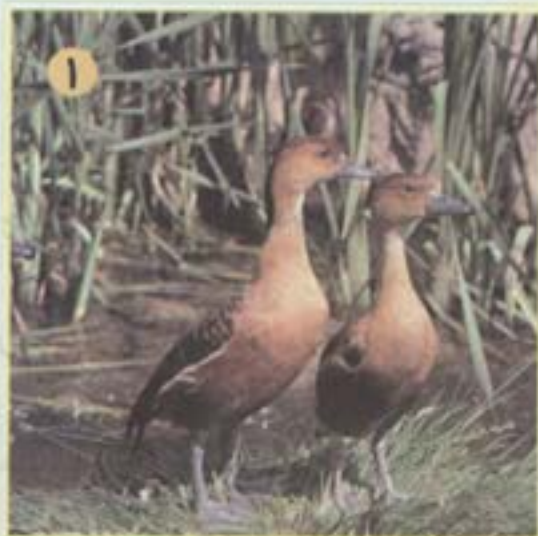
از خاک بیرون بیاید.»

کوچولو خوش حال بود.

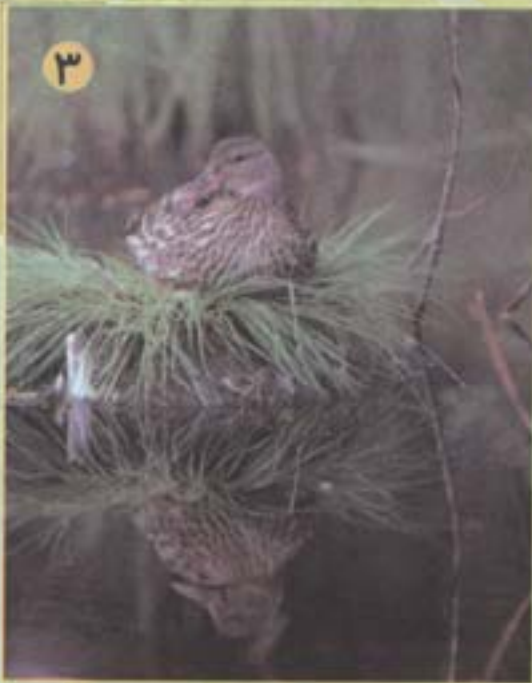
او به پدر کمک کرد و  و  را دوباره سر جایشان گذاشت.



قصه‌ی حیوانات



۱ جشن سواری روی آب بود و اردک‌ها برای تماشا رفته بودند.



۲ اردک‌هایی روی شاخه‌های شناور سوار بودند...



۳ و بعضی‌ها روی لانه‌های شناور نشسته بودند.



۵

۵) جوجه اردک‌ها به مادر گفتند:
 « مادر جان! ما هم در جشن شرکت کنیم.»
 ۷) و این طوری در جشن شرکت کردند.



۴

۴) یکی از اردک‌ها، یک پا، روی یک تکه چوب ایستاده بود.
 ۶) مادر و جوجه‌ها همه با هم برای شرکت در جشن رفتند.



۷



۶



پدر من ...

پدر من کارگر ساختمان است.
او با آهن و سنگ و آجر خانه می‌سازد.
دست‌های پدر من بزرگ و قوی هستند.
او می‌تواند یک ساختمان بلند بلند بسازد، پراز پنجره.
پدر من از صبح خیلی زود سرکار می‌رود و شب وقتی که
من خواب هستم به خانه برمی‌گردد.
پدرم قول داده که یک روز برای خودمان هم خانه بسازد.
یک خانه‌ی قشنگ پر از پنجره.





کاردستی



شکل‌ها را از روی خط آبی قیچی کن.
لباس‌ها را روی بدن دختر بگذار و قسمت‌های سفید را به پشت، تا بزن.



دوست

خردسالان

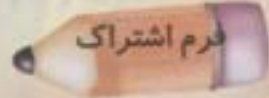
بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۵
هر ماه چهار شماره، هر شماره ۳۲۵۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه انقلاب کد ۷۶
به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.
(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،
فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۳
قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز فرمایند.
آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مقابل بیمارستان مهرگان، نمایندگی چاپ و نشر عروج تلفن: ۳۳۶۴۵۷۷

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱۶۴۷۰۶۸۳۳ در میان بگذارید.



نام : _____
نام خانوادگی : _____
تاریخ تولد : _____ / _____ / _____ تحصیلات : _____
نشانی : _____
کد پستی : _____
تلفن : _____
شروع اشتراک از شماره : _____ تا شماره : _____

دوستان عزیز لطفاً دستنویس شخصی خود را ننویسید و خودتان
بیک پاکت جداگانه با آن بپوشانید و بهاری ما بفرستید.



نشانى فرستنده:



جای تمير

نشر و جرح

نشانى گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان



ترانه‌های آسمانی

مصطفی رحماندوست



دست، دست، دست، دست، دست بزنید
مبارک‌ه مبارک!
مبارک‌ه تولد این گل ناز کوچک
چه خوشگله، شیرینه مثل قنده
جشن تولدش شده،
« قاه، قاه، قاه » می‌خنده
چند سالشه ؟ چند، چند، چند
شمع‌های کیک رو بشمار
فوت، فوت، فوت، فوتش کن و چاقوی کیک رو بردار
چه ناز شده، زنده باشه، ماشالله
خدا نگه‌دارش باشه، ان شالله



